

نگاهی به شیوه نویسندگی «آن بیتی» نویسنده آمریکایی که داستان‌های کوتاهش در جهان مشهورند

چه کسی انتظار دارد چیزهای كوچك، زنده بمانند؟



زینب مرتضایی‌فرد

روزنامه‌نگار

یکی از افسوس‌های همیشگی عشق کتاب‌ها این است که هر چه می‌خوانند باز هم کلی کتاب ترجمه شده و نشده وجود دارد که فرصت خواندنشان را از دست می‌دهند. چاره‌ای هم نیست، هر قدر بدونند به این همه کتاب و شناسایی بهترین‌هایش نمی‌رسند، به خصوص در میان کتاب‌های معاصر و آن هم در دنیای شلوغ و بلبشوی امروز که تبلیغات همه جا حرف اول می‌زند. اما خب... بالاخره همه‌شان می‌گردند و سعی می‌کنند آنچه که باید را پیدا کنند. از این هفته قصد داریم يك صفحه قفسه را بگیریم برای معرفی همین رمان‌ها و داستان‌های کمتر شناخته شده که البته اگر بروید سراغشان به احتمال خیلی زیاد خواهید گفت ای دل غافل! این کتاب چطوری از دستم در رفته بود... البته در خلال معرفی نویسنده، آثارش و پرداختن به يك داستان خاص، سعی می‌کنیم شگردهای او را هم تا حدی بررسی کنیم و ببینیم چه شده که نویسنده مورد نظرمان بدل شده به شخصی که نگاهش به جهان داستان تا سال‌ها هم از سوی علاقه‌مندان و هم نویسندگان و پژوهشگران ادبی مورد توجه و بحث قرار گرفته است. اینها را گفتیم تا با هم مرور کنیم قرار است در این صفحه چه اتفاقی بیفتد، یعنی از هفته بعد، بی حرف می‌رویم سراصل مطلب. همین‌طور که حالا هم قصد انجام چنین کاری را داریم.

قرار نیست آن بیتی شویم

اول ببینیم این خانم آن بیتی اصلا کیست. او داستان‌نویس آمریکایی است که همین اول کاری باید به خودمان بگوییم قرار نیست حتماً مثل او شویم. بعضی آدم‌ها استثنا هستند، شاید ما هم نویسنده خوب یا مخاطبی شویم که فهم عمیقی از داستان و رمان دارد، اما اگر بخواهیم خانم بیتی شویم راه دشواری پیش رو داریم.

بیتی اولین داستانش را در ۲۵ سالگی نوشته و در مجله نیویورکر هم منتشر می‌کند، مجله معتبری که بعد از انتشار همین داستان با او قراردادی می‌بندد تا سالانه برایش پنج

داستان ارسال کند. بعدتر او

آثار داستانی فوق‌العاده‌ای

خلق می‌کند که برخی از

آنها تنها در چند هفته

نوشته شده‌اند و جایزه

آکادمی آمریکایی

ادب و هنر و جایزه

پن-مالامود را

برایش به ارمغان می‌آورند.

نوشته‌های او را عموماً

با آثار بزرگانی چون آثار

جی. دی. سالینجر، جان

چیورو و جان آبدایک

مقایسه می‌کنند.

این ماجراها و سایر

افسانه‌های مرتبط با بیتی را می‌توان با چند جست‌وجوی ساده هم خواند، پس خیلی توقف نمی‌کنیم و می‌رویم سراغ این که بیتی در نوشتن چه شیوه و دیدگاه‌هایی دارد.

جهان داستانی خانم بیتی

خانم بیتی به همه توصیه می‌کند، ساموئل بکت بخوانند. او معتقد است بکت مخاطب را شگفت زده کرده و با پرسش‌های گوناگون مواجه می‌کند، در نهایت هم به او یادآوری می‌کند که هیچ چیز به‌طور موثر قطعی نیست. همین نکته نشان می‌دهد او دنبال ایجاد اتفاق‌های شگفت از آن نوعی که در ادبیات کلاسیک می‌دیدیم، نیست و شگفتی‌هایش از نوع دیگری است؛ ایجاد پرسش‌هایی که نمی‌توان به آنها پاسخ قطعی داد. حالا او این روال خاص داستان‌هایش را با دو مولفه مهم دیگر گره می‌زند: اختصار و صراحت. این دو کلمه را می‌توان اصلی‌ترین مولفه داستان‌های بیتی دانست. او صریح و در کمترین تعداد کلمات منظورش را بیان می‌کند. خیلی چیزها را اصلاً نمی‌گوید و به خودمان می‌سپارد تا درکشان کنیم و به همین صورت با سرعت و بدون ایجاد هیچ شبهه‌ای ما را در مسیر داستان پیش می‌برد.

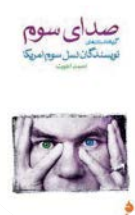
شخصیت‌های او هر چند در جهان پیرامون ما وجود دارند، اما خودش می‌گوید به هیچ وجه کپی‌برداری دنیای واقعی نیستند. او دنیا را نگاه می‌کند و بعد رویاها و نگاه خودش را به آن می‌افزاید. به همین خاطر هم زیاد روزنامه می‌خواند، پیگیر اخبار است، توی خیابان آدم‌ها را خوب نگاه می‌کند و ممکن است از هر چهره یا رفتاری چیزی برای شخصیتش بردارد، اما ابداً به سمت این نمی‌رود که هر چه می‌بیند را مستقیم بنویسد. درستی این روش او و دیگر نویسنده‌های بزرگ را می‌توان در جمله‌ای از کارلوس فونتنس دید که می‌گوید «فکر نمی‌کنم هیچ کتاب خوبی بر اساس تجربیات واقعی نوشته شده باشد. کتاب‌های بد درباره چیزهایی هستند که نویسنده پیش از نوشتنش می‌دانسته!»

اختصار خاص بیتی چگونه است؟

در فیه مافیه مولانا حکایتی داریم که در آن عاشق ندیمه معشوقش را فرا می‌خواند و برایش بسیار از درد عشق می‌گوید. ندیمه می‌رود و به معشوق می‌گوید فلانی گفت مرا دریا بیا! معشوق با اخم می‌گوید به همین سردی؟! و ندیمه پاسخ می‌دهد نه. بسیار طولانی گفت، اما جان کلام همین بود! خانم بیتی



کتاب‌های بیتی در ایران



هم بدجور به جان کلام معتقد است، اتفاقی که البته بسیاری از نویسندگان بزرگ به آن اعتقاد دارند؛ از چخوف گرفته که سعی می‌کند توصیف و تفصیل را از متن‌هایش بگیرد و داستان را پیش ببرد تا از نست همین‌گوی که راه می‌رفته، جملاتش را حسابی بررسی می‌کرده و بعد آنها را همان‌طور ایستاده با ماشین تایپ می‌نوشته تا طولانی نشوند! در داستان «برف» بیتی نشان می‌دهد يك داستان عاشقانه که اصولاً طول و تفصیل فراوان دارد، چگونه در کمتر از هزار کلمه به پایان می‌رسد و همه چیز هم به دقت و تأثیرگذارانه به اطلاع‌رسانی می‌رسد.

ابتدا يك نکته را بیان کنیم؛ وقتی داستان می‌نویسیم یا می‌خوانیم، با پنج عمل اصلی روبه روییم؛ تشریح، توصیف، دیالوگ، عمل و افکار. توصیف، دیالوگ و عمل هم وقتی همراه یکدیگر می‌شوند، صحنه که مهم‌ترین بخش داستان بوده و ریتم زندگی واقعی را در خود دارد، ایجاد می‌شود، داستان‌هایی که در آنها صحنه‌های کمی ساخته شده کشدار و خسته‌کننده‌اند و برعکس صحنه‌ها به داستان جان می‌دهند. در داستان‌های بیتی هم با صحنه‌های بی‌شمار روبه روییم و داستان مورد بحثمان «برف» با ترجمه فوق‌العاده احمد اخوت این‌گونه آغاز می‌شود: «یادم به شب سردی می‌افتد که با خود توده‌ای هیزم آوردی و وقتی آن را می‌گذاشتی زمین سنجابی از وسطشان بیرون پرید و از وسط اتاق نشیمن پایه فرار گذاشت و تو گفتی: «تو دیگه از کجا پیدات شد؟» سنجاب از توی کتابخانه رد شد و دم در ورودی خانه ایستاد. انگار همه جا را خوب می‌شناخت. این را به هر کس بگویی باور نمی‌کند و فقط ممکن است در يك شعر اتفاق بیفتد.»

بیتی در کمتر از ۵۰۰ کلمه روایت خودش را از عاشقانه‌ای که حالا پایان یافته بیان کرده و می‌رود سراغ روایت طرف مقابلش: «تو طور دیگری به یاد می‌آوری. به یاد می‌آوری که سرما همه پهنه‌ها را پوشانده بود و شبی از پشت شبی دیگر تراشه‌ای از نور ماه فرو می‌ریخت و برای همین تعجب نکردی وقتی آسمان سیاه شد. تو به یاد می‌آوری که آن شب سنجاب فرار کرد تا در تاریکی مخفی شود نه این که خیلی ساده به سمت در خروجی دوید... اما شبی تو درس خوبی در قصه گویی به من دادی. گفتی: «هر زندگی داستان‌گونه به نظر می‌رسد اگر از بیشتر قسمت‌هایش حرف نزن.»

او در ادامه باز هم برای به اختصار پایان بردن داستانش این‌طور می‌گوید: «این داستان مطابق با سلیقه تو گفته شد آن گونه‌ای که تو می‌گویی باید داستان را تعریف کرد: کسی بزرگ می‌شود، دل به فردی می‌سپارد، زمستانی را با او در روستایی می‌گذرانند. این البته عریان‌ترین خلاصه است و به درد بحث نمی‌خورد. به همان بیهودگی است که هنگام بارش برف شدید برای پرنندگان دانه بریزی. چه کسی انتظار دارد چیزهای كوچك زنده بمانند وقتی حتی بزرگ‌ترین‌ها هم گم می‌شوند؟ مردم سال‌ها را فراموش می‌کنند و لحظه‌ها در ذهنشان می‌ماند...»

دیدید اوضاع چطور پیش رفت. ما از حرف‌های نویسنده کل ماجرای عاشقانه يك زمستان را فهمیدیم، بی‌آن که درگیر پرگویی و بیان جزء به جزء اتفاقات شده باشیم. البته هستند نویسنده‌هایی هم که سراغ بیان جزئیات می‌روند و از يك شیء ساده شخصیتی تأثیرگذار می‌سازند. سراغ آنها هم خواهیم رفت.

